

خطبه‌ی مذبحانه‌ی سرکوب و نمایش خودکامه‌ای در حسرت سریر خدایی

منصور کوشان

• امروز، ملت ایران سربلند و غرور آفرین به‌پا خاسته است تا به‌تمامی حقوق از دست‌رفته‌اش نایل شود و شرایط تاریخی به‌تک تک ایرانی‌ها، به‌ویژه جوانان آموخته است راه آن‌ها، فارغ از حرکت‌های شخصیت‌های حکومتی ادامه خواهد یافت و آقای علی خامنه‌ای بیهوده تلاش می‌کند با دل‌جویی از کسانی چون علی اکبر هاشمی رفسنجانی، تاطق نوری، میرحسین موسوی، مهدی کروبی و امثال آن‌ها، بار دیگر ملت را فدا کند و استبداد و خودکامگی خود و حکومت اسلامی را ادامه بدهد ...

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com
شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ - ۲۰ ژوئن ۲۰۰۹

خطبه‌های آقای علی خامنه‌ای در نماز جمعه‌ی روز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸، چنان ناشیانه و از روی ضعف و بی‌کفایتی یک مقام عالی‌رتبه‌ی سیاسی و نظامی بیان شد که نمونه‌ی آن کمتر در تاریخ دیده شده است. در واقع روز جمعه تشییع جنازه‌ی کسی بود که لحظه به‌لحظه بیش‌تر بر مرگ سیاسی و اجتماعی خود صحنه گذاشت و در پایان با ترفند سوخته و آبکی گریه و جان بر کف دست نهادن، زبونی و خفت خود را به‌تمامی به‌نمایش گذاشت.

من بیش از این که نشانه‌های این زبونی و شکست خفت‌بار را نشان بدهم، اجازه می‌خواهم به‌یک سخن‌رانی هنری و تاریخی که ایشان، آگاهانه یا ناآگاهانه، از شگردهای آن ناشیانه بهره برد، اشاره کنم. شباهت‌های این خطبه آن‌جایی با سخن‌رانی مارک آنتونی گره می‌خورد که او نیز می‌کوشد با دل‌جویی از چند مقام ارشد نظام حقیقت خود را نشان بدهد و به‌پشتوانه‌ی آن مردم صلح‌طلب و آزادی‌خواه را سرکوب کند و انگیزه و مسولیت ریختن خونشان را به‌گردن دیگران بیندازد.

در نمایش‌نامه‌ی مشهور قیصر اثر ویلیام شکسپیر، تمام اعضای سنا (که از گردانندگان اصلی امپراتوری‌اند)، در برابر استبداد قیصر یک صدا و متحد می‌شوند و هم‌آی با یک‌دیگر او را می‌کشند تا هم بهانه‌ای به‌دست فرصت‌طلبان و جاه‌طلبان ندهند و هم راه را بر جمهوری مردم هموار گردانند. مارک آنتونی که فرماندهی کل قوا است و تداوم استبداد و خودکامگی و ذلت مردم را در تداوم نظام، حفظ قدرت خود می‌داند، با توطئه و تزویر از اعضای مجلس سنا درخواست می‌کند اجازه بدهند تا او در رثای قیصر سخن بگوید. اعضای سنا که نمایندگان مردمند، فریب این مظلوم‌نمایی و مصلحت‌اندیشی مارک آنتونی را می‌خورند و به‌او اجازه می‌دهند تا برای مردم سخن‌رانی کند و تنها از کارنامه‌ی سزار و خوبی‌های کسانی چون بروتوس سخن بگوید. مارک آنتونی از آن‌جا که از خشم مردم و نفرتشان از قیصر و محبوبیت بروتوس نزد مردم و نظام آگاه است، سخن خود را با جمله‌ای آغاز می‌کند که در تاریخ بسیار مشهور است:

او فریاد می‌زند: "البته که بروتوس مردی است شریف."

این جمله از آن‌جا که سخنی است در راستای خواست مردم و حقیقتی است انکارناپذیر، مردم حق‌طلب و آزادی‌خواه معترض به‌نظام خودکامه را آرام می‌کند. مارک آنتونی از این فرصت بهره می‌برد و آرام آرام از قدرت خود و مظلومیت قیصر دفاع می‌کند. بدیهی است با نخستین ادعاهایش، مردم ناباورانه بر مارک آنتونی می‌شورند و او زیرکانه، باز جمله‌ی "البته بروتوس مردی است شریف" را تکرار می‌کند تا هر گونه گمان و شک به‌ایستادگی در برابر خواست ملت را از اذهان بزدايد. پس هنگام که خشم مردم را فروکش شده می‌بیند و می‌داند این خشم را سر باز ایستادن نیست و تا چندی دیگر باز فوران می‌زند، زیرکانه آن را بر علیه بروتوس و دیگر همراهان او هدایت می‌کند، بدون این که واژه‌ای از جمله‌ی محوری‌اش را جا به‌جا کند.

او در همه حال تکرار می‌کند: "البته بروتوس مردی است شریف"، اما از آن‌جا که هم لحن خود را آرام آرام تغییر می‌دهد و هم این جمله را در میان ده‌ها جمله‌ی دیگر ستایش‌انگیز از قیصر و نظام خودکامه‌ی او بیان می‌کند، معنای جمله، به‌مقتضای لحن و وضعیتش در سخن مارک آنتونی تغییر می‌کند و آن‌چه مردم ساده‌اندیش اما خشمگین درمی‌یابند، مفهوم: "البته بروتوس مردی است خبیث" است. از همین‌رو نیز، شورش یا خشم مردم راهی نادرست را می‌پیماید و به‌سود قدرت و بر علیه آزادی شکل می‌گیرد.

حال با توجه به‌شخصیت‌های حکومت در نظر بگیرید که آقای علی خامنه‌ای هم قیصری است که تمام خنجرها به‌سوی او است و هم فرماندهی کل قوایی است که می‌خواهد با سخن‌رانی‌اش در نماز جمعه هر دو شخصیت را نجات بدهد. هم خود را از مرگ قیصری‌اش برهاند و هم خود را در قدرت نظامی‌اش حفظ کند و هم با شگرد بیان "شریف بودن" شخصیت‌های معترض در برابرش را، نزد مردم "خبیث" معرفی کند.

اما آیا آقای خامنه‌ای با استفاده از این شگرد (البته هاشمی مردی است شریف) موفق می‌شود مردم ایران را سرکوب کند؟

سرزمین ما ایران در شرایط حساس قرار دارد و به طبع هر کدام از ما ایرانی‌ها نیز در هر کجای این جهان باشیم در این سرنوشت سهیم هستیم و روزهای سرنوشت‌سازی را برای دستیابی به آزادی: آزادی اندیشه، آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی اجتماع، آزادی کار، آزادی آموزش، آزادی انتخاب، در نهایت آزادی‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تمام حق‌هایی که در اعلامیه‌ی سی ماده‌ای حقوق بشر ذکر شده است، در پیش رو داریم و ناگزیریم برای تحقق آن‌ها ایستادگی و پافشاری کنیم و تمام کنش و واکنش‌های داخل و خارج ایران را مد نظر داشته باشیم. پس طبیعی است که من نیز نخست به عنوان یک شهروند ایرانی و بعد به عنوان نویسنده‌ای که تا پای حکم مرگ در برابر این حکومت خودکامه‌ی دنی‌ایستادگی کرده است و برای خواست‌های بر حق خود و مردم مبارزه می‌کند، به حکم وظیفه‌ی ملی و با امید به شنیدن یک خطبه‌ی عقلانی و مسولانه، به دقت، سخنان آقای خامنه‌ای را از بای بسمه الله تا تای تمته گوش کردم. در واقع سخنان کسی را گوش کردم که به دلیل شرایط تاریخی، بالاترین قدرت را در سرزمینمان ایران تصاحب کرده است. ا عراق نمی‌کنم اگر می‌نویسم نه تنها در تمام طول شب و صبح، که در طول بیان دو خطبه، مدام امیدوار به تأمل و مدارا از سوی کسی بودم که به گفته‌ی خودش شاهد راه‌پیمایی‌های شکوهمند مردم شریف ایران، به ویژه جوانان جان بر کف نهاده در راه آزادی و استقلال و سربلندی و وطنشان، بوده است.

آدمی باید کور، نادان یا سرشار از کینه، خودپرستی و استبداد ذهنی باشد تا بتواند بر آن چه در روزهای گذشته در تمام نقاط ایران شاهد آن بوده است، خط بطلان بکشد و همه‌ی آن‌چه را آشکار است، به سود خود و فردی بداند که فاقد هر گونه صلاحیت اجتماعی، سیاسی و روانی است. این‌گونه دروغ‌گویی بی‌شرمانه و دور از هر گونه مصلحت‌اندیشی، حتا در متجاوزترین حکومت‌های بیگانه و نظام‌های استبدادی بی‌سابقه است. حتا عرب‌های متجاوزگر به ایران و حاکم بر آن با مغول‌های چپاولگر نیز در شرایط حساس ناگزیر به پذیرش مخالفان خود بودند و بهرغم همه‌ی ادعاهایشان وجود و حضور مخالفان خود را اذعان می‌کردند و معترف به حقوق آن‌ها در چارچوب ایدئولوژی‌های مخرب و ضدانسانی خود بودند. تاریخ گواه است که هرگز یک مقام مسول مملکتی، حتا اگر با کودتا و تقلب یا به‌زور بر مردمی حاکم شده است، چنان بی‌رحمانه و عاری از هر گونه عذوبت، مصلحت‌اندیشی و با لحنی مملو از کینه و انتقام‌جویی در برابر ملتی ناپستاده است که ادعای رهبری آن‌ها را دارد.

دفاع از نظام‌های استبدادی و خودکامه از جانب دیکتاتورها امری بیگانه و نو نیست، اما تاریخ کم‌تر به‌یاد دارد که فردی، آن هم در مقام رهبر، به‌صراحت خواستار جنگی ناجوانمردانه و مقابله‌ی نظامی با مردمی بی‌صلاح و حق‌طلب باشد و آشکارا مسولیت عواقب آن را به‌گردن دیگران بیندازد.

خطبه‌های روز جمعه آقای علی خامنه‌ای، از همان آغاز با کلمه‌هایی شکل می‌گیرد که در پس آن‌ها جز قدرت‌طلبی، استبداد، سرکوب و مخالفت با آزادی هیچ معنایی دیگر به‌دست نمی‌آید. بدیهی است که او به عنوان کسی که سال‌ها تمرین این گونه سخنرانی‌ها را دارد و رقیبان خود را از جنس و جنم خود می‌شناسد، در خطبه‌ی نخست زمینه‌ی لازم برای سرکوب هر گونه صدایی مگر پژواک ذهنیت خود را فراهم می‌کند و بعد می‌کوشد با تمام قدرت و توانایی مخالفان خود و نه لزومن مخالفان حکومت اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را منکوب کند. هوش و دقت ویژه‌ای لازم نبود تا شنونده‌ی خطبه‌ها به‌روشنی دریابد هر گاه سخن از مخالفان یا معترضان بود، لحن خشن و بی‌رحمانه می‌شد و عاری از هر گونه صفت، اما هر گاه سخن در باره‌ی کسی بود که با توطئه و بر اساس برنامه‌ای از پیش تعیین شده به مقام رییس‌جمهوری گماشته شده است، لحن آرام و با ملاطفت می‌شد و مملو از صفت‌های والا.

ساختار خطبه اگر چه فاقد درایت‌ها و صلابت‌های تک‌گویی مارک آنتونی است، اما برآمده از همان شگردی است که شکسپیر برای پیروزی او تدارک می‌بیند. با این تفاوت، که مارک آنتونی به‌قدرت خود آگاه است و به‌پیروزی یقین دارد، اما خامنه‌ای هراسان از دست دادن قدرت خود است و بر نتایج آن چه می‌گوید اشراف ندارد. مارک آنتونی به‌دلیل سیاست مبرا از خشونتش، هرگز جانب عذوبت و مهربانی را از دست نمی‌دهد. او می‌داند برای پایداری حکومت قیصر و بقای خود در قدرت، ناگزیر است از هر گونه جنگی ناجوانمردانه و کشتن مردم بی‌گناه بیرهیزد و در برابر کسانی که بدون اسلحه و بدون پشتوانه به‌نیروی غیر از خود، خواستار حقوق از دست رفته‌اشان هستند، تأمل و مدارا داشته باشد. در صورتی که سخن‌گوی خطبه‌های روز جمعه، کسی که خود را رهبر و فقیه مسلمانان می‌داند، هم از آن رو که شخصی است به‌تمامی در خدمت ایدئولوژی، هم به‌تمامی آلوده به‌همه‌ی مفاسد حکومتی، هم از آن‌رو که خود بیش‌ترین نقش را در استبداد و سرکوب و تقلب دارد و هم از آن‌رو که برای یوتافتن کس دیگری اعم از روحانی، سپاهی و کشوری در مرتبه‌های تصمیم‌گیری و اعتبارهای اجتماعی نیست، نمی‌تواند با صلابت و قدرت سخن بگوید و با خشم و کینه و نفرت و نهایت حب و بغضی جنگ‌طلبانه، خواستار مزدوری همه‌ی آحاد ملت می‌شود.

آقای خامنه‌ای در طی سخنرانی‌اش اعتراف می‌کند که حضور حماسی و چهل میلیونی مردم به‌خاطر افشاگری‌های به‌زعم او گاه نادرست در مناظره‌های تلویزیونی است و آن را با انتخاب چهار سال پیش، ۱۳۸۴ غیر قابل قیاس می‌داند، اما نمی‌خواهد ببیند که این اختلاف هم ناشی از حضور کسانی است که در دوره‌ی گذشته به‌عنوان نامزد رییس‌جمهوری حضور نداشتند و هم ناشی از خفقان و فشار مضائقه است که طی چهار سال گذشته بر مردم روا داشته است. او حتا می‌پذیرد که ممکن است خلافتی در شمارش آرا صورت گرفته باشد، به‌بازشماری آن هم تن

می‌دهد، اما متذکر می‌شود همه‌ی این ترفندها یا راه‌های قانونی تا زمانی مورد قبولش است که اختلاف رأی تا حدود چند صد هزار باشد. یعنی به‌هر نامزد رییس‌جمهوری تعدادی رأی اضافه شود، به‌شرطی که همچنان محمود احمدی‌نژاد برنده‌ی این انتخابات و رییس‌جمهور خوانده شود. دلیلش را هم به‌صراحت اعلام می‌کند و می‌گوید نظرها و کارهای احمدی‌نژاد به‌او نزدیک‌تر است و مخالفت هاشمی رفسنجانی و همراهان او یا هر کس دیگر با رییس‌جمهور مخالفت با من است.

به‌عین دیگر، آقای خامنه‌ای به‌عنوان کسی که پایه‌های اصلی قدرت‌های حکومت اسلامی، قوه قضاییه و قوه مقننه را در اختیار خود دارد، بلز می‌خواهد قوه مجریه را هم داشته باشد تا با فرماندهی‌اش به‌عنوان فرماندهی کل قوا (ارتش، سپاه، بسیج، شهربانی، نیروهای امنیتی و لباس شخصی‌ها) رهبری و ولایت مطلقه‌ی اسلامی بودنش را به‌عرش اعلا برساند و خدایی کند.

همه‌ی این خواست‌ها که در آن‌ها گونه‌هایی از طماعی و حریص بودن رهبران خودکامه دیده می‌شود، البته که ناشی از ضعف درونی و ضعف شخصیتی است. تاریخ نشان داده است چنین واکنش‌هایی از جانب افراد در قدرت، آن هنگام بیش‌ترین نمود را می‌یابد که موقعیت خود را متزلزل می‌بینند و برای حفظ آن هر گونه تعقل، دوراندیشی و احساس‌های انسانی را نادیده می‌گیرند. به‌عین بسیار ساده، آن‌کس که دوره‌ی خود را تمام شده نمی‌پندارد، می‌کوشد با تدبیرهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و لشکری، تا حد ممکن بر طولانی‌تر شدن آن بیفزاید و آن‌کس که هم به‌دلیل ضعف‌های شخصی و هم به‌دلیل فشاره‌ای بیرونی دیگر عمر قدرت مطلقه بودن خود را تمام شده می‌بیند، می‌کوشد با تلاش‌های مذبحانه که توأم است با کشتار مردم بی‌گناه و ایجاد رعب و وحشت و حکومت نظامی، چند روزی بر آن بیفزاید. سخن آخر این که پیام نهایی آقای خامنه‌ای در لوحی قرار گرفته که پیش روی او است و بر اساس آن عمل می‌کند. لوحی که ضرب‌المثل مشهور فارسی مصداق کام آن است:

دیگی که برای من نمی‌جوشد، می‌خواهم سر سگ در آن بجوشد.

سخن آخر این که امروز، ملت ایران سربلند و غرورآفرین به‌پا خاسته است تا به‌تمامی حقوق از دست‌رفته‌اش نایل شود و شرایط تاریخی به‌تک تک ایرانی‌ها، به‌ویژه جوانان آموخته است راه آن‌ها، فارغ از حرکت‌های شخصیت‌های حکومتی ادامه خواهد یافت و آقای علی خامنه‌ای بیهوده تلاش می‌کند با دل‌جویی از کسانی چون علی اکبر هاشمی رفسنجانی، تاطق نوری، میرحسین موسوی، مهدی کروبی و امثال آن‌ها، بار دیگر ملت را فدا کند و استبداد و خودکامگی خود و حکومت اسلامی را ادامه بدهد.

زنده باد آزادی‌خواهان، سربلند و پاینده باد ایران